

نقد هرپیچ بر تعبیر کریپکی از مفهوم پیروی از قاعده

رضا مژمر*

چکیده

پل هرپیچ (Paul Horwich) در کتاب‌ها و مقالات مختلف برهان ویتگنشتاین کریپکی (۱۹۸۲) را نقد کرده است. در این مقاله با بررسی یکی از پاسخ‌های او به یکی از برهان‌های ویتگنشتاین کریپکی استدلال می‌کنم که دلایل او برای رد این برهان کفایت نمی‌کنند. در بخش دوم، آرای ویتگنشتاین کریپکی و شکاکیت معنایی (meaning scepticism) را توضیح خواهم داد. در بخش سوم، صورت‌بندی هرپیچ را از استدلال هنجارمندی ویتگنشتاین کریپکی توصیف می‌کنم که خود آن را «استدلال راه‌نمایی عقلانی» (The Rational Guidance Argument) نام می‌دهد. در بخش چهارم، نقد هرپیچ بر این استدلال را بررسی خواهم کرد. چنان‌که خواهد آمد، هرپیچ با پیش‌نهاد نسخه‌ای از نظریه آمایشی (dispositional) که بر معرفی «آمایش برای تصحیح خویش» (self-correction disposition) مبتنی است می‌کوشد به استدلال راه‌نمایی عقلانی ویتگنشتاین کریپکی پاسخ دهد. با بخش پنجم و استدلال علیه کارآمدی این پیش‌نهاد در پاسخ به ایراد هنجارمندی مقاله را به پایان خواهم برد.

کلیدواژه‌ها: هرپیچ، کریپکی، ویتگنشتاین، آمایش، پیروی از قاعده.

۱. مقدمه

شرح ویتگنشتاین متأخر از دو مفهوم «معنا» و «پیروی از قاعده» و در پی آن ارزیابی استدلال‌های او از زمان انتشار پژوهش‌های فلسفی (*Philosophical Investigations*) کنج‌کاوی فیلسوفان بسیاری را برانگیخته است و بحث‌های جدی به دنبال داشته است که هم‌چنان برجای‌اند. تصویر سول کریپکی (Saul Kripke) از آرای ویتگنشتاین (۱۹۸۲) یکی

* استادیار فلسفه، گروه فلسفه ذهن، پژوهشکده علوم شناختی، rezamosmer@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۳/۱۳، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۶/۱۲

از مناقشه‌خیزترین این شرح‌ها بوده است. تفسیر خاص کریپکی از تصور ویتگنشتاین از مفاهیم معنا و پیروی از قاعده را، که گاه به‌اختصار «درک کریپکنشتاین» (kripkenstein) خوانده می‌شود، فیلسوفان مختلفی هم از نظر صحت تفسیر و هم از نظر صحت استدلال‌های طرح‌شده در آن به‌چالش کشیده‌اند.^۱ پل هرپچ از کسانی است که طی چند دهه در این باره قلم زده است. در این مقاله قصد دارم به یکی از پاسخ‌های هرپچ به یکی از برهان‌های ویتگنشتاین کریپکی (در سرتاسر مقاله اصطلاح «ویتگنشتاین کریپکی» را به‌جای کریپکنشتاین به‌کار خواهم برد) پردازم و استدلال کنم که دلایل هرپچ برای رد آن کفایت نمی‌کنند. در بخش دوم، ویتگنشتاین کریپکی و شکاکیت معنایی (meaning scepticism) را توضیح می‌دهم. چنان‌که خواهد آمد، ویتگنشتاین کریپکی معتقد است که جمله اسنادگر معنا/ منظور^۲ (meaning-ascribing sentence) شرط صدق ندارد و واقعیت احتمالی برای پشتیبانی از آن وجود ندارد. او گزینه‌های مختلفی را به‌مثابه واقعیت‌های محتمل برای پشتیبانی از این جمله‌ها برمی‌شمارد و درنهایت همه آن‌ها را رد می‌کند. یکی از این واقعیت‌ها آمایش‌های^۳ (disposition) آدمی است. هرپچ دو استدلال علیه آن‌چه از آن به نظریه آمایشی معنا یاد می‌شود طرح می‌کند: استدلال امکان خطا و استدلال هنجارمندی (normativity). به‌نظر او هیچ‌کدام از این دو استدلال کارآمد نیستند. در بخش سوم صورت‌بندی او را از استدلال هنجارمندی ویتگنشتاین کریپکی عرضه خواهم کرد که آن را «استدلال راه‌نمایی عقلانی» (The Rational Guidance Argument) نام می‌دهد. در بخش چهارم نقد هرپچ بر این استدلال را بررسی خواهم کرد. چنان‌که خواهد آمد، او با پیش‌نهاد نسخه‌ای از نظریه آمایشی که بر معرفی «آمایش برای تصحیح خویش» (self-correction disposition) مبتنی است می‌کوشد به استدلال راه‌نمایی عقلانی ویتگنشتاین کریپکی پاسخ دهد. در بخش پنجم با انتقاد از این ابداع و استدلال علیه کارآمدی آن در پاسخ به ایراد هنجارمندی مقاله را پایان خواهم داد.

۲. ویتگنشتاین کریپکی

در این بخش تفسیر کریپکی از ویتگنشتاین یا درواقع شکاکیت معنایی ویتگنشتاین کریپکی را توضیح خواهم داد. به جمله زیر بنگریم:

(س) «Dogs bark.»

معنای (س) این است:

(م) سگ‌ها پارس می‌کنند.

(م) نه تنها معنای (س) است، بلکه معنای (پ) نیز است:

(پ) «سگ‌ها پارس می‌کنند.»

تنها فرق (س) و (پ) در این است که (س) جمله‌ای است که ریچارد سوم در نمایش نامه شکسپیر (Shakespeare 2009: 1.1.23) به‌زبان آورده است و (پ) جمله‌ای است فارسی که من در این مقاله گفته‌ام. از کجا می‌دانیم (س) و (پ) هم‌معنا هستند؟ کافی است بدانیم که ریچارد سوم از «س» همان چیزی را در نظر داشته است و می‌خواسته است بگوید که من از «پ». به عبارت دیگر لازم است بدانم که جمله‌های زیر همگی صادق‌اند:

(ریچارد - س ۱) «منظور ریچارد سوم از "Dog" سگ است.»

(ریچارد - س ۲) «منظور ریچارد سوم از "...bark" "پارس می‌کنند" است.»

(رضا - پ ۱) «منظور رضا/ من از "سگ" سگ است.»

(رضا - پ ۲) «منظور رضا/ من از "...پارس می‌کنند" پارس می‌کنند است.»

چهار جمله بالا «جمله‌های اسنادگر معنا/ منظور» خوانده می‌شوند و نقششان این است تا به ما بگویند یک نفر چه منظوری از گفتن یک عبارت (واژه یا جمله) دارد. صورت کلی چنین جمله‌هایی چنین است:

صورت کلی: فرد ف از گفته (گ) (م) را منظور دارد.

چنان‌که می‌بینیم، جمله‌های اسنادگر منظور/ معنا نه تنها می‌توانند از زبان اول شخص بیان شوند و فرد از آن‌چه خود منظور داشته است سخن بگویند، آن‌چنان‌که (رضا - پ ۱) و (رضا - پ ۲) اظهار آن چیزی است که من منظور داشته‌ام، بلکه ممکن است در شکل سوم شخص بیان شوند و درباره منظور فردی دیگر اظهار نظر کنند، آن‌چنان‌که (ریچارد - س ۱) و (ریچارد - س ۲) دو حکمی است که من درباره منظور ریچارد سوم صادر کرده‌ام.

ویتگنشتاین کریپکی سؤال مهمی طرح می‌کند: آیا اصولاً چیزی وجود دارد که به من بگوید کدام یک از این جمله‌ها صادق و کدام یک کاذب‌اند؟ من این سؤال را «پرسش مابعدالطبیعی» نام می‌گذارم. پاسخ ضدشکاک به این سؤال مثبت است. به نظر او کافی است نشان دهیم در چه اوضاع و احوالی (رضا - پ ۱) صادق خواهد بود؛ به عبارت دیگر بگوییم چه واقعیتهایی در جای «X» بنشینند (رضا - پ ۱) صادق خواهد شد. شرط صدق این گزاره را به این صورت بنویسیم:

شرط صدق (رضا - پ ۱): (رضا - پ ۱) صادق است، اگر و تنها اگر x

چه چیزی و چه واقعی است که مثلاً (رضا - پ ۱) را صادق می‌کند و (رضا - پ ۳) را کاذب؟ این پرسش که آیا اصولاً واقعی وجود دارد که جمله‌های اسنادگر منظور را صادق/کاذب کند «شکاکیتی مابعدالطبیعی» (metaphysical scepticism) است. این شکاکیت در زمره «شکاکیت معناشناختی» (meaning scepticism) جای دارد. ویتگنشتاین کریپکی گونه‌ای ریشه‌ای از شکاکیت معناشناختی را توضیح می‌دهد؛ یعنی شکاکیت مابعدالطبیعی و می‌پرسد آیا واقعی مابه‌ازای صورت‌های اسناد معنا/منظور (اول شخص و سوم شخص) وجود دارد؟^۴ ویتگنشتاین کریپکی نظریه‌های مختلفی را بررسی می‌کند که از ماهیت امور واقعی سخن می‌گویند و جمله‌های اسنادگر منظور/معنا را صادق می‌کنند. به عبارت دیگر او می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که شرط صدق جمله‌های اسنادگر معنا/منظور چیست و مثلاً چه واقعی باید به جای متغیر x بنشیند. ویتگنشتاین کریپکی گزینه‌های مختلفی را در نظر می‌گیرد و یک‌به‌یک بررسی و رد می‌کند. به بیان او این واقعیت‌ها نه می‌توانند واقعیت‌های نافروکاستنی معناشناختی باشند و نه فروکاستنی به واقعیت‌های ذهنی و افلاطونی‌اند. افزون‌براین، او فروکاهش به واقعیت‌های رفتاری و نیز آمایش‌های رفتاری را نیز بررسی و رد می‌کند. من در این مجال فقط استدلال‌های ویتگنشتاین کریپکی علیه واقعیت‌های رفتاری و آمایش‌های رفتاری را بررسی می‌کنم.^۵

نظریه فروکاهش به رفتار: جمله‌های اسنادگر منظور/معنا درباره واقعیت‌های معناشناختی به واقعیت‌های فیزیکی رفتاری فروکاستنی‌اند.

بگذارید با نقلی از کریپکی شروع کنم:

فکر می‌کنم که واژه «میز» را هم این‌گونه آموخته‌ام که آن را در آینده بر بی‌شمار شیء اطلاق کنم. به عبارت دیگر می‌توانم این اصطلاح را در موقعیتی یک‌سر تازه، مثل زمانی که برای نخستین بار در برج ایفل وارد می‌شوم و میزی در زیرزمین آن می‌بینم، به کار ببرم. پاسخ من چیست به شکاک که فرضش این است که منظور من از «میز» در گذشته میم بوده است و «میم» هرآن چیزی است که یا میزی باشد که در زیرزمین برج ایفل نباشد یا صندلی‌ای باشد که در زیرزمین برج ایفل است؟ آیا نخستین باری که موفق به «فهم مفهوم» می‌شدم به روشنی درباره برج ایفل اندیشیده بودم و به خودم دستور راه‌نمایی داده بودم که منظورم از «میز» چیست؟ به فرض هم که به برج اندیشیده بوده باشم، آیا نمی‌توان هر دستور راه‌نمایی را که به خود داده‌ام چنان تفسیر کرد که با فرضیه شکاک جور دربیاید؟ (Kripke 1982: 19).

کریپکی می‌گوید: به‌نظر می‌رسد که کاربردهای گذشته من از واژه «میز» بتوانند راه‌نمای عملی من باشند در این‌که در چه مواردی در آینده باید کلمه «میز» را به‌کار ببرم و در چه موقعیت‌هایی نه. به‌تعبیری تجارب گذشته‌ام به من می‌گویند در موقعیت‌های تازه‌ای هم‌چون دیدن میزی در زیرزمین برج ایفل چه باید کرد: باید به آن شیء هم «میز» بگویم. به‌سخن دیگر کریپکی از شهود عرفی مان می‌گوید مبنی بر آن‌که:

(م) «...میز است» بر چیزی صدق می‌کند/ قابل‌اطلاق است اگر و تنها اگر آن چیز یک میز باشد.

میز: چیزی یک میز است، اگر و تنها اگر آن چیز ویژگی T را دارا باشد.

حال شکاک می‌پرسد که من از کجا می‌دانم که در گذشته وقتی لفظ «میز» را به‌کار برده‌ام منظورم میز با تعریف (میز) بوده است و نه میز با تعریف (میم):

(میم) چیزی یک میز است، اگر و تنها اگر یا (الف) آن چیز ویژگی T را دارا باشد و در زیرزمین برج ایفل نباشد یا (ب) صندلی‌ای باشد و در زیرزمین برج ایفل باشد.

از آن‌جاکه در گذشته من هیچ‌گاه به زیرزمین برج ایفل نرفته‌ام، هیچ‌یک از چیزهایی که با ویژگی T دیده‌ام در زیرزمین برج ایفل نبوده‌اند. به این ترتیب آن‌چه همیشه در عمل باعث شده است من چیزی را «میز» بخوانم تنها تحقق شرط (الف) در (میم) بوده است. در گذشته هیچ‌گاه شرط (ب) تحقق نیافته است، چراکه من هیچ‌گاه به زیرزمین برج نرفته‌ام. مدعای شکاک این است که همه تجارب گذشته من نه‌تنها مؤید این فرضیه‌اند که از «میز» (میز) را منظور داشته‌ام، بلکه این فرضیه را هم تأیید می‌کنند که (میم) را منظور داشته‌ام. به‌عبارت‌دیگر تجارب پیشین من نمی‌توانند بگویند که عبارتی مانند «...میز است» را به‌چه معنایی به‌کار برده‌ام.

ویتگنشتاین کریپکی در بررسی امکان فروکاهش جمله‌های اسناد معنا/ منظور به رفتار این امکان را در نظر می‌گیرد که شاید کسی بگوید صدق و کذب جمله‌های اسنادگر منظور/ معنا تابعی از واقعیت‌های فیزیکی رفتار زبانی و غیرزبانی گذشته ماست. به نمونه (رضا - پ ۲) بنگریم. ادعای موردبررسی ویتگنشتاین کریپکی این است که رفتارهای زبانی یا غیرزبانی گذشته من آن واقعیتی است که (رضا - پ ۲) را صادق می‌کند:

شرط صدق (رضا - پ ۲): (رضا - پ ۲) صادق است، اگر و تنها اگر رضا فلان و بهمان رفتار را از خود نشان دهد.

فرض کنیم رفتار مورد بحث چیزی هم چون رفتار زبانی زیر باشد:

رفتار زبانی: اگر به کسی موجودی را نشان بدهند که از خود صدایی سرفه مانند، گسسته گسسته، و نخراشیده درمی آورد و از او پرسند که «این جان دار چه می کند؟»، وی پاسخ می دهد: «این موجود پارس می کند».

شاید آن واقعییتی که بتواند جمله (رضا - پ ۲) را تصدیق کند چیزی نباشد، مگر این رفتار من در گذشته که هر بار موجودی را دیده ام که از خود صدایی سرفه مانند، گسسته گسسته، و نخراشیده درمی آورده است به پرسش «این جان دار چه می کند؟» پاسخ داده ام که «این موجود پارس می کند». به این ترتیب شرط صدق (رضا - پ ۲) خواهد بود: شرط صدق (رضا - پ ۲)*: (رضا - پ ۲) صادق است، اگر و تنها اگر رضا به پرسش «این جان دار چه می کند؟» پاسخ دهد که «این موجود پارس می کند»، اگر و تنها اگر آن موجود از خود صدایی سرفه مانند، گسسته گسسته، و نخراشیده در آورد.

در تعیین شرط صدق (رضا - پ ۲)* از واقعییتی رفتاری استفاده کرده ایم. من با علم به این که شرط صدق (رضا - پ ۲) چیزی نیست مگر «شرط صدق (رضا - پ ۲)*»، نتیجه می گیرم که همواره و در گذشته منظورم از «...پارس می کند» پارس می کند بوده است و من «پارس کردن» را این گونه فهمیده بودم:

پارس: «...پارس می کند» بر چیزی صدق می کند/ قابل اطلاق است، اگر و تنها اگر آن چیز پارس کند.

پارس ۱: چیزی پارس می کند، اگر و تنها اگر آن چیز از خود صدایی سرفه مانند، گسسته گسسته، و نخراشیده در آورد.

حال شکاک از ما می خواهد به این داستان بیندیشیم. من در گذشته هرگز پارس کردن سگی را در زیرزمین برج ایفل ندیده ام. سؤال او این است که من از کجا می دانم که وقتی در گذشته می گفته ام سگها پارس می کنند (پ) منظورم از «پارس کردن»، «پارس ۱» بوده است و نه «پارس ۲»:

پارس ۲: چیزی پارس می کند اگر و تنها اگر یا (الف) آن چیز از خود صدایی سرفه مانند، گسسته گسسته، و نخراشیده در آورد و در زیرزمین برج ایفل نباشد یا (ب) آن چیز زوزه بکشد و در زیرزمین برج ایفل باشد.

به نظر می رسد تمامی تجارب گذشته من هم مؤید این است که من از «پارس کردن» پارس ۱ را منظور داشته ام و هم پارس ۲ را. به این ترتیب چنین نمی نماید که رفتارهای

پیشین من واقعیت‌های ممکن باشند که بتوانند بگویند منظور من از واژه و عبارتی چه بوده است.

نظریه فروکاهش به آمایش رفتاری: جمله‌های اسنادگر منظور/ معنا درباره واقعیت‌های معناسناختی فروکاستنی به واقعیت‌های آمایشی‌اند.

شاید کسی پیش‌نهاد کند که واقعیت مابه‌ازای جمله‌های اسنادگر نه حالت‌های ذهنی حال حاضر فرد، آن‌چنان‌که نظریه فروکاهش به حالت‌های ذهنی پیش‌نهاد کرده است، و نه رفتارهای بالفعل گذشته، آن‌گونه‌که نظریه فروکاهش به رفتار طرح کرده است، بلکه در واقع آمایش‌های رفتاری ماست. جمله‌ای هم‌چون (رضا - پ ۲) را نه رفتار (غیر) زبانی گذشته من، بلکه آمایش من برای ابراز شکل خاصی از رفتار در شرایطی آرمانی است که تصدیق یا تکذیب می‌کند. این را که من از «...پارس می‌کند» در گذشته چه چیزی منظور داشته‌ام می‌توان با ارجاع به آمایش من برای پاسخ به این پرسش که «این جان‌دار چه می‌کند؟» توضیح داد:

شرط صدق (رضا - پ ۲)*: (رضا - پ ۲) صادق است، اگر و تنها اگر رضا آمایش داشته باشد به پرسش «این جان‌دار چه می‌کند؟» پاسخ دهد: «این موجود پارس می‌کند»، اگر و تنها اگر آن موجود از خود صدایی سرفه‌مانند، گسسته‌گسسته، و نخراشیده درآورد.

آن واقعیتی که به من می‌گوید در گذشته هرگاه گفته‌ام موجودی پارس می‌کند منظورم این بوده است که آن موجود پارس می‌کند چیزی نبوده است مگر آمایش من برای کاربرد لفظ «پارس کردن» به نحوی خاص. من همواره «پارس کردن» را این‌گونه به کار برده‌ام که اگر شرایطی محقق شود که من موجودی را ببینم که پارس می‌کند و در آن شرایط از من پرسند «این جان‌دار چه می‌کند؟» آمایش داشته باشم پاسخ دهم: «این موجود پارس می‌کند». و بیتگشتاین کریپکی این گزینه را نیز رد می‌کند (Kripke 1982: 22-37)؛ بحث درباره دلیل رد رویکرد آمایشی را به بخش بعد موکول می‌کنم.

سرانجام ویتگنشتاین کریپکی پس از رد همه نامزدها نتیجه می‌گیرد که هیچ واقعیتی که صدق و کذب (رضا - پ ۲) را مشخص می‌کند وجود ندارد. به عبارت دیگر جمله‌های اسنادگر معنا/ منظور شرط صدق ندارند و نمی‌توان گفت چه واقعیتی است که یک جمله اسنادگر معنا/ منظور را صادق و نقیضش را کاذب می‌کند. چنین ادعایی این نتیجه متناقض‌نما را خواهد داشت که «با هیچ واژه‌ای نمی‌توان چیزی را منظور داشت» (ibid.: 54). چرا چنین ادعایی متناقض‌نماست؟ به این دلیل که اگر این ادعا صادق باشد،

آن‌گاه هیچ‌یک از واژه‌های سازنده آن معنایی نخواهند داشت و به این ترتیب این ادعا معنا نخواهد داشت. روشن است که جمله برای آن که صادق یا کاذب باشد باید پیش‌تر معنادار باشد و مادامی که معناداری ادعا زیر سؤال است نمی‌توان به صدق و کذبش پرداخت (Kusch 2006: 23). این نتیجه را ویتگنشتاین کریپکی «متناقض‌نمای شکاکانه» (sceptical paradox) می‌خواند. او برای حل این مشکل دو راه پیش‌نهاد می‌کند: راه‌حل سراسر راست (straight solution) و راه‌حل شکاکانه (sceptical solution). راه‌حل سراسر راست عبارت است از کشف ایرادهایی در استدلال؛ مثلاً با اشاره به این که گونه‌های دیگری از واقعیات وجود دارند که استدلال در نظر نگرفته است» (Horwich 1998: 213). چنین واقعیتهایی می‌توانند نامزدهای خوبی برای توضیح معناداری جمله‌های اسنادگر معنا/منظور باشند. راه‌حل شکاکانه، با پذیرش این نتیجه شکاکانه که واقعیت‌هایی مطابق با جمله‌های اسنادگر منظور وجود ندارند، می‌کوشد نشان دهد چنان نتیجه‌ای «آن اندازه که در ابتدا می‌نماید متناقض‌نما و یا ریشه‌ای نیست، به‌ویژه این که این نتیجه شکاکانه در گفتار روزمره‌مان درباره معنا خدشه‌ای وارد نمی‌کند» (ibid.: 213). ویتگنشتاین کریپکی بیان می‌دارد که برخلاف جمله‌ای هم‌چون «آب حلال شکر است» جمله‌های (ریچارد - س ۱) و (رضا - پ ۱) توصیف و بازنمایی واقعی نیستند، بلکه درواقع بیان گونه‌ای هنجار و توصیه درباره نحوه کاربرد عبارات‌اند: «بر همین قیاس می‌توان گفت که اسنادهای معنا/منظور برخلاف ظاهر نحوی‌شان به همان شیوه‌ای به‌کار نمی‌روند که در توصیف‌ها می‌بینیم، بلکه کارکردی هنجاری دارند و از همین رو هم ناواقعی‌اند» (ibid.: 217).^۶

مهم‌ترین بحث ویتگنشتاین کریپکی در بررسی نظریه‌های مختلف توضیح‌دهنده معنای جمله‌های اسنادگر منظور، گفتار او درباره نظریه فروگاهشی آمایشی، و رد آن است. هرچیز بر این باور است که استدلال ویتگنشتاین کریپکی علیه نظریه‌های آمایشی معنا قانع‌کننده نیست و هم‌چنان می‌توان از این نظریه‌ها دفاع کرد. در بخش بعدی تقریر هرچیز از استدلال ویتگنشتاین کریپکی را بیان می‌کنم.

۳. استدلال راه‌نمایی عقلانی

ویتگنشتاین کریپکی دو مشکل مهم پیش‌روی نظریه آمایشی معنا می‌نهد: مشکل خطا (the problem of error) و مشکل هنجارمندی (the problem of normativity). به اعتقاد او نظریه‌های آمایشی نمی‌توانند به این دو پاسخ درخور دهند. هرچیز درباره هر دو ایراد

صحبت کرده است. در این مقاله تنها به بحث هریچ در باب مشکل هنجارمندی می‌پردازم (همین بخش) که خود آن را «استدلال راه‌نمایی عقلانی» می‌نامد و البته به نقد او بر این استدلال (بخش ۴). او استدلال را این‌گونه صورت‌بندی کرده است:

۱. منظورداشتن چیزی با واژه‌ای عبارت است از پیروی از قاعده‌ای خاص در کار بست آن؛

۲. شرط راه‌نمایی عقلانی: اگر این‌که کسی از فلان قاعده خاص پیروی کند مبتنی بر بهمان واقعیت اساسی درباره او باشد، آن‌گاه آن واقعیت باید بتواند توضیح دهد چرا قاعده راه‌نمای عقلانی او بوده است. افزون‌براین، آن واقعیت باید دستورهایی را که می‌گویند او باید چه کند و دلیلی برای انجام آن کار پیش پای او می‌گذارند با هم یک‌پارچه کند؛

۳. باین حال آمایش‌ها برای کاربردها واکنش‌های غیرارادی‌اند. این‌ها نه به دستورها یا راه‌نماهای عقلانی شکل می‌دهند و نه در تشکیل آن‌ها نقش دارند؛

۴. بنابراین، پیروی از قاعده در کاربرد یک واژه (و به این ترتیب منظورداشتن چیزی با آن واژه) نمی‌تواند حاصل آمایش برای کاربرد آن باشد (Horwich 2012: 146).

استدلال را می‌توان به شکل صوری زیر نگاشت:

مقدمه ۱. منظور رضا از واژه $m w$ است، اگر و تنها اگر رضا از قاعده کاربرد R پیروی کند؛

مقدمه ۲. اگر رضا از قاعده کاربرد R پیروی کند و اگر واقعیتی هم‌چون F وجود داشته باشد، آن‌گاه واقعیت F دلیل کاربرد قاعده R خواهد بود؛

مقدمه ۳. باین حال واقعیت F دلیل کاربرد قاعده R نیست؛

نتیجه: چنین نیست که رضا از قاعده کاربرد R پیروی می‌کند، تنها اگر واقعیتی هم‌چون F وجود داشته باشد.

بگذارید نگاهی به مقدمه‌های استدلال بیندازیم. مقدمه ۱ را می‌توان از استدلال حذف کرد، بی‌آن‌که خدشه‌ای به آن وارد شود، زیرا برای اخذ نتیجه تنها به مقدمات ۲ و ۳ نیاز است. باین حال هریچ (ibid.: 146 n. 3) معتقد است که اندراج این مقدمه این مزیت را دارد که به ما گوش‌زد می‌کند که کریپکی میان معنا و پیروی از قاعده ربط وثیق می‌بیند و هر دو را دست‌به‌گریبان متناقض‌نمای شکاکانه یک‌سانی می‌داند. مقدمه ۱

استدلال از اندیشه مهمی پرده برمی دارد: این که منظور داشتن چیزی از یک واژه یا عبارت هیچ نیست، مگر پیروی کردن از یک قاعده. به دو نمونه (رضا - پ ۲) و (ریچارد - س ۲) بازگردیم:

(رضا - پ ۲) «منظور رضا/ من از "...پارس می کنند" پارس می کنند است.»

(ریچارد - س ۲) «منظور ریچارد سوم از "bark..." پارس می کنند است.»

چه موقع می گوئیم منظور ریچارد سوم از «bark...» و منظور رضا/ من از «...پارس می کنند»، پارس می کنند است؟ وقتی که بتوانیم نشان دهیم ریچارد سوم در کاربرد عبارت «bark...» و رضا در کاربرد عبارت «...پارس می کنند» از قاعده ای پیروی کرده اند. من از چه قاعده ای در کاربرد «...پارس کردن» پیروی کرده ام؟ یک پاسخ این است:

قاعده پارس: اگر به تو موجودی را نشان بدهند و بپرسند «این جان دار چه می کند؟»، آن گاه باید پاسخ دهی: «این موجود پارس می کند»، اگر و تنها اگر این جان دار پارس کند. هرگاه در کاربرد عبارت «پارس کردن» از «قاعده پارس» پیروی کنم از «پارس کردن» پارس کردن را مراد کرده ام. ویتگنشتاین کریپکی خواهد گفت که از روی سابقه گذشته رضا در ارائه پاسخ «این موجود پارس می کند» به پرسش «این جان دار چه می کند؟» نمی توان گفت که او از قاعده پارس پیروی کرده است یا از قاعده پارس*:

قاعده پارس*: اگر موجودی را به تو نشان بدهند و بپرسند «این جان دار چه می کند؟»، آن گاه باید پاسخ دهی «این موجود پارس می کند»؛ اگر و تنها اگر (الف) یا این جان دار در زیرزمین برج ایفل نباشد و پارس کند یا (ب) این جان دار در زیرزمین برج ایفل باشد و زوزه بکشد.

سؤال شکاک این است که از کجا بدانیم که رضا از کدام قاعده در کاربرد «پارس کردن» پیروی کرده است؟ به سخن دیگر چه چیزی به ما می گوید جمله (ج ۱) درست است یا (ج ۲):

(ج ۱) رضا در کاربرد «پارس کردن» از قاعده پارس پیروی کرده است.

(ج ۲) رضا در کاربرد «پارس کردن» از قاعده پارس* پیروی کرده است.

آن واقعییتی که (ج ۱) را صادق و (ج ۲) را کاذب کند چیست؟ پاسخ طرفدار رویکرد آمایشی این است: نوع آمایش رضا برای این که به پرسش «این جان دار چه می کند؟» چگونه پاسخ دهد تعیین می کند کدام یک صادق است. به نظر طرفدار رویکرد

آمایشی «واقعیت (ج ۱)» آن چیزی است که (ج ۱) را صادق می‌کند و واقعیت (ج ۲) آن چیزی است که (ج ۲) را:

واقعیت (ج ۱): رضا آمایش دارد به این پرسش که «این جان‌دار چه می‌کند؟» پاسخ دهد: «این موجود پارس می‌کند»، اگر و تنها اگر آن جان‌دار پارس کند.

واقعیت (ج ۲): رضا آمایش دارد به این پرسش که «این جان‌دار چه می‌کند؟» پاسخ دهد: «این موجود پارس می‌کند»، اگر و تنها اگر یا آن جان‌دار در زیرزمین برج ایفل نباشد و پارس کند یا آن جان‌دار در زیرزمین برج ایفل باشد و زوزه بکشد.

به‌زعم طرف‌دار رویکرد آمایشی، واقعیتی که راه‌نمای عقلانی و دلیل رضا در کاربست عبارت «پارس کردن» است و به او می‌گوید که «پارس کردن» را باید چنان به‌کار برد چیزی نیست مگر آمایش خاص رضا برای شیوه‌ای خاص از اطلاق «پارس کردن» (مقدمه ۲). ویتگنشتاین کریپکی در مقدمه ۳ با این نظر مخالفت می‌کند و معتقد است آمایش‌های رضا برای نوع خاصی از اطلاق «پارس کردن» هرگز به او نمی‌گوید که او باید چنان کند. آمایش‌های پیشینم به رضا، در بهترین حالت، می‌گویند که در آینده «پارس کردن» را بر چه ویژگی‌هایی اطلاق خواهم کرد. اگر من در گذشته آمایش داشته‌ام به سؤال «این جان‌دار چه می‌کند؟» پاسخ دهم: «این موجود پارس می‌کند»، اگر و تنها اگر یا این جان‌دار در زیرزمین برج ایفل نباشد و پارس کند یا این جان‌دار در زیرزمین برج ایفل باشد و زوزه بکشد، اینک و در آینده هم احتمالاً به این پرسش همین‌گونه پاسخ خواهم داد. باین‌حال از این سخن نتیجه نمی‌شود که من باید با تحقق چنین شروطی بگویم: «این موجود پارس می‌کند». رویکرد آمایشی تنها قادر به پیش‌بینی نحوه کاربرد واژه است و پیش‌بینی ارتباطی به «راه‌نمای عقلانی» و خصلت‌های جاری معنا ندارد. آمایش‌های پیشین من فقط قادر به توصیف (description) و پیش‌بینی کاربردهای حال و آینده من خواهند بود، اما از توصیه به این‌که اینک و در آینده چگونه باید واژه را به‌کار ببرم ناتوان‌اند. آمایش‌های من فاقد خصلت هنجاری (normative) هستند. به‌نظر ویتگنشتاین کریپکی، باید میان پاسخی که فرد خواهد داد و پاسخی که او باید بدهد فرق گذاشت. هر گزینه‌ای برای واقعیت مابه‌ازای جمله‌های اسنادگر معنا باید بتواند کاری را به‌درستی انجام دهد: جداکردن کاربرد و اطلاق نادرست واژه (آن‌چه او نباید انجام دهد) از کاربرد درست آن (آن‌چه او باید انجام دهد). به‌نظر ویتگنشتاین کریپکی آمایش‌های فرد قادر نیستند چنین نقشی ایفا کنند و به همین دلیل نمی‌توانند واقعیت مابه‌ازای جمله‌های اسنادگر معنا باشند (Kripke 1982: 22-24). چنین مخالفتی را می‌توان در مقدمه ۳ بازیافت.

ویتگنشتاین کرییکی نتیجه می‌گیرد که پیروی کردن از قاعده که ضامن معناداری عبارات است ربطی به آمایش‌های فرد برای کاربرد خاصی از عبارت ندارد و آمایش‌های او نمی‌توانند ضمانت دهند او به درستی از قاعده‌ای پیروی کند.

۴. نقد هریچ بر استدلال راه‌نمایی عقلانی

هریچ «استدلال راه‌نمایی عقلانی» علیه نظریه آمایشی را نامؤثر می‌داند: «حتی اگر بپذیریم که این استنتاج اعتبار دارد و مقدمات ۱ و ۳ درست‌اند، استدلال محتمل به شکست است، به این دلیل که حتی با این فرض‌ها هم هنوز مقدمه ۲ (شرط راه‌نمایی عقلانی) نمی‌تواند درست باشد» (Horwich 2012: 147).

چنین می‌نماید که نقد هریچ بر استدلال ویتگنشتاین کرییکی بر راستی (soundness) استدلال است و کاری با اعتبار (validity) آن ندارد. او می‌گوید استدلال راست نیست، زیرا حتی اگر دو مقدمه ۱ و ۳ صادق باشند، مقدمه ۲ کاذب است. هریچ میان دو گونه پیروی از قاعده تمایز قائل می‌شود: پیروی از قاعده صریح (explicit) و پیروی از قاعده ضمنی (implicit). پیروی از قاعده صریح پیروی از قاعده‌ای است که به صراحت بیان و صورت‌بندی شده است و به ما «دلیل پشتیبانی‌کننده قابل‌بیانی برای عمل» (ibid.: 147) به‌دست می‌دهد: «پیروی از قاعده صریح امر نسبتاً آشنایی است؛ قاعده بیان می‌شود و صورت‌بندی آن، به تبع معنایی که دارد، می‌تواند عمل ما را هدایت کند» (ibid.: 115).

به نظر هریچ پیروی از قاعده صریح ما را به مشکل تسلسل باطل (vicious regress) گرفتار می‌کند. مثالی می‌آورم: فرض کنید می‌خواهید به کسی که تابه‌حال شطرنج بازی نکرده است این بازی را یاد بدهید. تصمیم می‌گیرید اول قواعد بازی مهره فیل را به او بیاموزید. برخی از این قواعد عام‌اند و درباره مهره‌های دیگر هم صادق‌اند و برخی دیگر تنها برای مهره فیل صادق‌اند. فرض کنیم هرکس این چهار قاعده را یاد بگیرد آموخته است چگونه مهره فیل را در بازی شطرنج حرکت دهد:

قاعده عام: هیچ مهره‌ای مجاز نیست مهره‌های هم‌رنگش را بزند؛

قاعده ۱ فیل: فیل تنها مجاز است به صورت اریب حرکت کند؛

قاعده ۲ فیل: فیل مجاز است نخستین مهره‌ای را که در مسیر حرکتش قرار دارد بزند؛

قاعده ۳ فیل: فیل مجاز نیست از روی هیچ مهره‌ای در مسیر حرکتش بپرد.

این چهار قاعده به صراحت حرکت‌های مجاز فیل را برای ما روشن می‌کنند و بیان می‌دارند. مشکل اساسی این است که فقط کسی می‌تواند بازی فیل را بیاموزد که پیش‌تر بدانند منظور از «هم‌رنگ‌بودن» چیست و «اریب‌حرکت‌کردن» چه حرکتی است و غیره. برای آن‌که هریچ از این مفاهیم را تعریف کنیم، ناگزیر به قواعد دیگری نیاز خواهیم داشت. برای مثال اریب‌حرکت‌کردن را در نظر بگیریم و فرض کنیم قاعده‌ای که به ما می‌گوید چه حرکتی اریب است و چه حرکتی اریب نیست این باشد:

قاعدهٔ اریب: حرکت اریب عبارت است از حرکتی که با یک حرکت خیالی مستقیم از خانه‌ای که مهره در آن قرار دارد زاویهٔ ۴۵ درجه داشته باشد.

ویژگی مهم قاعدهٔ اریب این است که به ما می‌گوید حرکت مهرهٔ اسب نمی‌تواند اریب محسوب شود و به همین دلیل هم مهرهٔ اسب از قاعدهٔ ۱ فیل پیروی نمی‌کند.^۷ آیا به سرمنزل مقصود رسیده‌ایم؟ هنوز معلوم نیست! برای آن‌که فرد بداند چه حرکتی اریب است لازم است نکات دیگری را هم بدانند: این‌که حرکت مستقیم و زاویه‌داشتن یعنی چه. به نظر می‌رسد این رشته تا بی‌نهایت ادامه خواهد داشت و نتیجه آن خواهد بود که هرگز نمی‌توان به کسی شطرنج آموخت. چنین حرفی خلاف شهود است و هرروزه در جهان صدها نفر شطرنج می‌آموزند. نتیجه آن‌که گویی پیروی از قاعده نمی‌تواند از گونهٔ پیروی از قاعدهٔ صریح باشد؛ زیرا به تسلسل باطل می‌انجامد (بنگرید به *ibid.*: 118, 149). به سخن دیگر، اگر «پیروی از قاعده» در مقدمهٔ ۲ به معنای «پیروی از قاعدهٔ صریح» باشد، آن‌گاه برای اعتبار استدلال لازم است که در مقدمهٔ ۱ نیز منظور از «پیروی از قاعده» «پیروی از قاعدهٔ صریح» باشد. مشکل این است که در این صورت مقدمهٔ ۱ نمی‌تواند صادق باشد، چراکه برای منظورداشتن چیزی با یک واژه لازم است از قاعده‌ای صریح پیروی کنیم که پیروی از آن خود منوط به پیروی از قاعدهٔ دومی است و الی‌آخر. این بدان معنا خواهد بود که هرگز نمی‌توان از هیچ قاعده‌ای پیروی کرد. با این حال همیشه می‌توان از کلمه‌ای چیزی را مراد کرد. معنای این حرف آن است که اگر پیروی از قاعده «صریح» باشد، مقدمهٔ ۱ کاذب خواهد بود. هریچ نتیجه می‌گیرد که پیروی از قاعده همواره باید از گونهٔ پیروی ضمنی باشد (*ibid.*: 126-127). حال سؤال این است که پیروی از قاعدهٔ ضمنی چیست؟ هریچ میان پیروی از قاعدهٔ ضمنی و پیروی ناخودآگاه از قاعده فرق می‌نهد:

پیروی از قاعدهٔ ضمنی بیش‌تر یک فرض نظری و نه‌چندان روشن است. پیروی از قاعدهٔ ضمنی با پیروی ناخودآگاه از قاعده فرق دارد. پیروی ناخودآگاه از قاعده

می تواند پیروی ناآگاهانه فرد از قاعده‌ای باشد که به صراحت در زبان اندیشه او صورت‌بندی شده است. جوهر پیروی از قاعده‌ی ضمنی این است که هیچ صورت‌بندی‌ای از قاعده به شکل مستقیم عملی نیست (ibid.: 115).

قاعده‌ای را که قرار است از آن پیروی کنیم نه می توان در زبان روزمره صورت‌بندی کرد و نه در زبان اندیشه. به این ترتیب ضمنی بودن یک قاعده را باید برحسب بیان‌ناپذیری آن فهمید. ضمنی بودن پیروی از قاعده با مقدمه ۱ جور درمی‌آید؛ «تاآن‌جاکه صحبت از پیروی از قاعده‌ی ضمنی است روشن است که... منظور داشتن چیزی با یک کلمه عبارت است از پیروی کردن ضمنی از قاعده‌ی خاصی در کاربرد آن کلمه» (ibid.: 125). چنین می‌نماید که اگر پیروی از قاعده در مقدمه ۱ ضمنی باشد، دیگر دچار مشکل تسلسل باطل نخواهیم شد؛ اما به نظر هریچ پیروی از قاعده‌ی ضمنی مشکلی دیگر در استدلال پیش می‌آورد: «پیروی از قاعده‌ی ضمنی [نمی‌تواند واجد صورت‌بندی و راه‌نمایی از آن قسم باشد که در پیروی از قاعده‌ی صریح موردنظر است» (ibid.: 147).

به نظر هریچ مقدمه ۲ از استدلال متکی بر این «پیش شرط قوی» ویتگنشتاین کریپکی است که «قواعد باید راه‌نمایی‌هایی صریح پیش بنهند» (ibid.: 148). با چنین پیش شرطی مقدمه ۲ تنها زمانی صادق خواهد بود که منظور از «پیروی از قاعده» در آن «پیروی از قاعده‌ی صریح» باشد. با این توضیح روشن می‌شود که اگر برای حفظ اعتبار استدلال مفهوم «پیروی از قاعده» در مقدمه ۲ و ۱ را مفهوم یگانه «پیروی از قاعده‌ی ضمنی» بشماریم، اگرچه مقدمه ۱ صادق خواهد شد، مقدمه ۲ کاذب می‌شود. چنین می‌نماید که استدلال ویتگنشتاین کریپکی دچار مشکلی اساسی است. پیروی از قاعده یا ضمنی است یا صریح. اگر صریح باشد، آن‌گاه مقدمه ۲ صادق است؛ اما مقدمه ۱ کاذب خواهد شد (به دلیل گرفتاری در تسلسل باطل). اگر ضمنی باشد، آن‌گاه مقدمه ۱ صادق خواهد بود، اما مقدمه ۲ کاذب خواهد شد؛ زیرا تنها قواعد صریح می‌توانند راه‌نمای عمل باشند.^۸ هریچ برای نجات استدلال ویتگنشتاین کریپکی علیه توضیح آمایشی از معنا پیش‌نهادی ارائه می‌دهد:

شاید استدلال بهتری درمقابل این نقد وجود داشته باشد، استدلالی که به این فرض قوی نیازی نداشته باشد که قواعد باید راه‌نماهای صریح باشند. شاید همین اندازه کفایت کند که بگوییم هر تحلیل معقولی از «پیروی از قاعده» باید بتواند توضیح دهد که چرا چنین فعالیت‌هایی دلیل سازگاری (conformity) هستند و بعد با کمک مقدمه ۳ استدلال کنیم که هیچ توضیح آمایشی خالصی قادر به برآوردن آن شرط ضعیف‌تر نیست (ibid.: 148).

پیش‌نهاد این است که ویتگنشتاین کریپکی، به‌جای این شرط قوی که تنها پیروی از قاعده صریح می‌تواند راه‌نمای عقلانی برای عمل فراهم کند، شرط ضعیف‌تری بگذارد به این قرار که هرگونه پیروی از قاعده‌ای (صریح یا ضمنی) می‌تواند راه‌نمای عقلانی برای عمل فراهم کند. راهی برای توضیح شرط ضعیف هریچ این است که بگوییم: مفهوم «پیروی از قاعده» در استدلال را فصلی (disjunctive) و به‌صورت «پیروی از قاعده صریح یا پیروی از قاعده ضمنی» فهم کنیم. روشن است که با این شرط ضعیف می‌توان استدلالی معتبر علیه نظریه آمایشی معنا شکل داد. استدلال تازه چنین خواهد بود:

مقدمه ۱: رضا از واژه $m w$ را منظور دارد، اگر و تنها اگر رضا از قاعده صریح یا ضمنی کاربرد R پیروی کند؛

مقدمه ۲: اگر رضا از قاعده کاربرد R به‌نحوی صریح یا ضمنی پیروی کند، تنها اگر واقعیتی هم چون F وجود داشته باشد، آن‌گاه واقعیت F دلیل کاربرد قاعده R خواهد بود؛

مقدمه ۳: با این حال واقعیت F دلیل کاربرد قاعده R نیست؛

نتیجه: چنین نیست که رضا از قاعده کاربرد R به‌نحوی صریح یا ضمنی پیروی می‌کند، تنها اگر واقعیتی وجود داشته باشد هم چون F .

ظاهراً، با اِزاهمیت‌انداختن تمایز صریح و ضمنی و قراردادن آن‌ها در قالب یک ترکیب فصلی، مشکل استدلال حل می‌شود. با این‌همه هریچ معتقد است که حتی چنین راه‌بردی هم چندان کارساز نخواهد بود و ضرورتاً نمی‌تواند نظریه آمایشی را رد کند. او می‌گوید: استدلال تازه نیز نمی‌تواند نظریه آمایشی معنا را رد کند؛ از این رو که مقدمه ۲* در آن کاذب است. نتیجه آن‌که استدلال ناراست خواهد بود. دلیل هریچ در کاذب‌دانستن مقدمه ۲* ریشه در درک خاص او از مفهوم «پیروی از قاعده ضمنی» دارد: «[پیروی از قاعده ضمنی] هیچ نیست، مگر (الف) گرایش به سازگاری با انتظام در کاربرد واژه؛ (ب) احساس رضایت یا نارضایتی که گاه به تصحیح خویش می‌انجامد» (ibid.: 148).^۹

به‌باور هریچ، اگر چنین برداشتی از مفهوم «پیروی از قاعده ضمنی» را بپذیریم، آن‌گاه حتی شرط ضعیف نیز نخواهد توانست نظریه آمایشی را رد کند، به این دلیل که نظریه آمایشی می‌تواند با چنین توضیحی از پیروی از قاعده ضمنی به‌خوبی سازگار باشد: شرط (الف) یا شرط «گرایش به سازگاری با انتظام در کاربرد واژه» همان آمایش برای سازگاری با انتظام در کاربرد واژه است و روشن است که چنین آمایشی درست همان واقعیتی است که دلیل کاربرد قاعده R خواهد بود.

بگذارید به توضیح هر یک از مفهومی پیروی از قاعده ضمنی نگاه دقیق تری بیندازیم و ببینیم چگونه چنین توصیفی قادر به توضیح معناداری جمله‌های اسنادگر منظور/معناست. او می‌گوید که تنها به چیزی می‌گوییم «پیروی از قاعده ضمنی» که دو شرط را برآورده کند:

فرد S از قاعده R به نحوی ضمنی پیروی می‌کند، اگر و تنها اگر:

الف) فعالیت S تحت تأثیر قانون آرمانی R باشد؛

ب) فرد S گرایش داشته باشد به تصحیح مصداق‌های ناسازگاری (یعنی به آزمایش‌های اولیه خود واکنش نشان دهد) (Horwich 2010: 117).

«قانون آرمانی» (ideal law) مفهومی آشنا در علم تجربی است. گاه برای تبیین رفتار یک نظام (system) از قانونی استفاده می‌کنیم که در شرایط آرمانی (ideal condition) می‌تواند رفتار آن را تبیین کند. به عبارت دیگر عواملی را که در رفتار آرمانی آن نظام مداخله‌گر و انحرافی تلقی می‌کنیم از تبیین مان کنار می‌گذاریم و می‌گوییم در وضعیتی که چنان عواملی اثرگذار نباشند چه قانونی می‌تواند رفتار نظام را توضیح دهد. قانون بویل (Boyle) درباره گازها و قانون کپلر (Kepler) درباره مدار سیارات نمونه‌هایی از این قوانین‌اند. دو نکته درباره قانون‌های آرمانی درخور ذکر است: اول آن‌که به دست دادن قانون‌های آرمانی نه کاری فلسفی و پیشینی (a priori) که امری یک‌سر تجربی و پسینی (aposteriori) است. صرفاً در پی کاوش تجربی می‌توان قانون آرمانی برای فلان رفتار اشیا پیش‌نهاد کرد؛ دوم این‌که در پیش‌نهاد قانون‌های آرمانی دانشمندان همواره تصمیم‌گیری می‌کنند، عوامل مداخله‌گر و نامرتب را تعیین، و آن‌ها را از عوامل مرتبط جدا می‌کنند. قانون آرمانی بر وضعیتی حاکم است که رفتار موضوع مورد مطالعه متأثر از عوامل مداخله‌گر نیست. به نظر هر یک تشخیص این عوامل تابع ملاحظات و معیارهای روش‌شناختی علمی هم‌چون کفایت تجربی، سادگی، هم‌خوانی با نظریات علمی موفق و غیره است (ibid.: 119).

راه‌برد هر یک در شرط الف) به روشنی راه‌بردی طبیعت‌گرایانه (naturalistic) است. او می‌کوشد از یکی از روش‌های رایج در علوم طبیعی، یعنی پیش‌نهاد قانون آرمانی برای تبیین، برای توضیح مفهومی پیروی از قاعده استفاده کند: «فعالیت S با انتظام R در وضعیت آرمانی منطبق خواهد بود» (ibid.: 120). نمونه «پارس کردن» را به یاد بیاوریم. برای فهم منظور رضا از «پارس کردن» باید دانست او از کدام قاعده ضمنی پیروی کرده است و مطابق

شرط (الف)، برای دانستن این قاعده باید دانست رضا در وضعیت آرمانی از چه قاعده‌ای پیروی می‌کند. پاسخ هریچ این است: «به‌ازای هر شیئی هم‌چون x ، اگر S در وضعیت معرفتی آرمانی I در نسبت با x باشد، آن‌گاه S واژه w را بر x اطلاق می‌کند، اگر و تنها اگر x مصداقی از f باشد» (ibid.: 150)

به‌عبارت‌دیگر منظور رضا از «پارس کردن» پارس کردن است، تنها اگر در وضعیت آرمانی I آمایش داشته باشد که «پارس می‌کند» را بر چیزی اطلاق کند (apply)، اگر و تنها اگر آن چیز پارس کند. به‌بیان‌دیگر، قانون آرمانی که رفتار زبانی رضا در بیان «پارس می‌کند» را تبیین می‌کند چیزی مانند این خواهد بود:

قانون آرمانی پارس: در اوضاع آرمانی I کاربر زبان واژه «پارس می‌کند» را به‌زبان می‌آورد، تنها اگر آمایش داشته باشد «پارس می‌کند» را بر چیزی اطلاق کند، اگر و تنها اگر آن چیز پارس کند.

روشن است که در وضعیت آرمانی رضا «پارس می‌کند» را تنها برای اطلاق به چیزی به‌کار می‌برد که پارس کند. آنچه از تعریف پیش‌نهادۀ هریچ برای «پیروی از قاعدهٔ ضمنی» برای این مقاله مهم است شرط (ب) است.^۱ این شرط به ما می‌گوید که «چرا باید بگوییم فرد S از یک قاعده پیروی می‌کند و نه از یک قانون طبیعی صرف (درست آن‌گونه‌که سیارات در گردش به دور خورشید از آن تبعیت می‌کنند)» (ibid.: 118). در واقع کارکرد شرط (ب) این است که قوانین یا انتظام‌های طبیعی آرمانی را دو بخش می‌کند: آن‌هایی که سخن از پیروی یا تخطی از آن‌ها معنادار است و آن‌هایی که بحث از پیروی یا تخطی از آن‌ها هیچ معنایی ندارد. صحبت از این‌که سیارات از قوانین کپلر پیروی می‌کنند یا سرکشی می‌کنند مضحک و بی‌معنا است اما همیشه می‌توان از آن پرسید که آیا رضا از قانون آرمانی حاکم بر کاربرد «پارس کردن» یا همان (کاربرد پارس) پیروی کرده است یا نه. با توجه به آنچه تاکنون ذکر شد، می‌توان گفت: رضا از قاعدهٔ «قانون آرمانی پارس» به‌نحو ضمنی پیروی کرده است، اگر و تنها اگر، (الف) فعالیت رضا منطبق با قانون آرمانی پارس باشد و (ب) رضا آمایش داشته باشد موارد ناسازگاری با قانون آرمانی پارس را تصحیح کند.

به‌نظر هریچ می‌توان با این تعبیر آمایشی از پیروی از قاعده در برابر شکاکیت ویتگنشتاین کرییکی ایستادگی کرد و بی‌آن‌که نیاز به توسل به پاسخ شکاکانه باشد از نحوی پاسخ طبیعت‌گرایانهٔ آمایشی سرراست دفاع کرد. در بخش بعدی دربارهٔ قدرت این راه‌حل هریچ سخن خواهیم گفت.

۵. نقد راه حل هریچ

ایراد ویتگنشتاین کریپکی به نظریه آمایشی معنا را به یاد بیاوریم. دیدیم که به نظر او آمایش های فرد قادر به راه نمایی عقلانی او به کاربرد درست یک واژه نیستند. آمایش های پیشین من، دست بالا، می گویند که اینک و در آینده واژه «پارس کردن» را چگونه به کار خواهیم برد و بر چه ویژگی هایی اطلاق خواهیم کرد. با این حال هرگز نمی گویند من باید «پارس کردن» را بر چه ویژگی هایی اطلاق کنم. آمایش برای کاربرد «پارس کردن» را «آمایشی درجه اول» می خوانم و آن را این گونه توضیح می دهم:

آمایش درجه اول به این که «پارس کردن» را بر ویژگی ای اطلاق کنم، اگر و تنها اگر آن ویژگی ویژگی پارس کردن باشد.

به نظر می رسد که ویتگنشتاین کریپکی می گوید که این آمایش درجه اول نمی تواند کاربرد درست «پارس کردن» را تعیین کند و بگوید که چگونه باید به کار رود. حال هریچ در دفاع از رویکرد آمایشی ادعا می کند که پیروی از قاعده متضمن آن است که فرد آمایش داشته باشد خطاهای خود را در کاربرد واژگان تصحیح کند. این به اصطلاح آمایش به تصحیح خویش (self-correction disposition) هیچ نیست مگر گرایش به بازگشت به قاعده ای که از آن تخطی کرده ام. به عبارت دیگر در تمایل به تصحیح خویش دوباره با یک آمایش روبه روییم. این آمایش آمایش به پیروی از قاعده ای خاص برای کاربرد خاص یک واژه نیست، بلکه آمایش به محقق کردن خود فعالیت پیروی از قاعده است. عمل تصحیح خویش در حقیقت بازگشت به قاعده ای است که مدتی است از پیروی از آن بازمانده ایم. به همین دلیل آن را «آمایش درجه دوم» می دانم. این آمایش به تصحیح را باید این گونه فهمید: آمایش درجه دوم برای این که از قاعده پیروی کنم.

به باور هریچ چنین آمایشی برای تصحیح خویش است که باعث می شود انطباق با قانون آرمانی به پیروی از قاعده بدل شود. به نظر می رسد که هریچ با پیش نهاد این آمایش درجه دوم سعی می کند با احیای راه حل سراسر از برخاستن راه حل متناقض نما پیش گیری کند و به متناقض نمای ویتگنشتاین کریپکی پاسخ سراسر دهد. با این همه به نظر نمی رسد که راه حل سراسر هریچ بتواند نظریه آمایشی را از شر شکاکیت ویتگنشتاینی برهاند. به نظر من ایراد اساسی بر راه حل هریچ وارد است: ایراد هنجارمندی یا راه نمای عقلانی.

ایراد هنجارمندی یا راه نمای عقلانی: چنین می نماید که هرآنچه را که پیش تر ویتگنشتاین کریپکی درباره مشکل راه نما و هنجارمندی نبودن به اصطلاح آمایش های درجه

اول گفته است می‌توان دربارهٔ آمایش‌های درجهٔ دوم هم بازگفت. فرض کنید من «پارس کردن» را بر ویژگی‌ای غیر از پارس کردن اطلاق کرده‌ام. حال با توجه به آن که چنین کاربردی ناقض (قانون آرمانی پارس) یا همان شرط (الف) است به نظر هریچ من آمایش خواهم داشت که اطلاق «پارس کردن» بر ویژگی‌ای غیر از پارس کردن را تصحیح کنم (شرط ب). آمایش من برای تصحیح خویش یا همان شرط (ب) قرار است تضمین‌کنندهٔ خصیصهٔ هنجاری پیروی از قاعده باشد، اما متأسفانه چنین نیست! شکاک خواهد گفت آنچه این آمایش درجهٔ دوم می‌گوید صرفاً این است که من اینک و در آینده نمونهٔ ناقض قانون آرمانی پارس را تصحیح خواهم کرد؛ اما هرگز نمی‌گویم من باید چنین کاری انجام دهم و تخطی‌ام از قانون آرمانی پارس را تصحیح کنم. به عبارت دیگر این آمایش درجهٔ دوم هنوز از تأمین خصلت هنجاری پیروی از قاعده ناتوان است.

مشکل فقط به این نکته ختم نمی‌شود. شکاک سرسخت خواهد پرسید: چرا باید این آمایش درجهٔ دوم به پیروی از قاعده را ترجیح داد و نه این آمایش درجهٔ دوم رقیب را: آمایش درجهٔ دوم برای این که قاعده را تغییر دهم.

دیدیم که راه‌نمای هریچ در معرفی قانون آرمانی و کاربرد آن برای توضیح مفهوم پیروی از قاعده علم تجربی بود. در فرایند کار علمی بسیار پیش می‌آید که دانشمندان به موردی خلاف قانون آرمانی برخورد می‌کنند. در چنین مواردی همواره دو راه‌حل وجود دارد: قانون آرمانی را حفظ کنیم و نمونهٔ خلاف را مجدداً بررسی کنیم یا نمونهٔ خلاف را جدی بگیریم و قانون آرمانی را مجدداً بررسی کنیم. اگر راه نخست را برگزینیم، نتیجه تصحیح یا رشته‌ای از تصحیح‌ها در نمونهٔ پیش‌آمده خواهد بود تا دست‌آخر نمونهٔ خلاف را با قانون سازگار کند. اگر راه دوم را پیش بگیریم، حاصل تغییر در قانون آرمانی خواهد بود. از لحاظ منطقی هیچ‌یک از این دو راه بر دیگری برتری ندارد و نمی‌توان گفت باید از فلان راه رفت و نه بهمان راه. همین وضعیت برای پیروی از قاعده نیز خود را نشان می‌دهد. به لحاظ منطقی نمی‌توان گفت که آیا هنگام رویداد نمونهٔ خلاف قاعده یا همان قانون آرمانی هریچ باید این آمایش را ترجیح داد که از قاعده پیروی کرد یا آمایش رقیب را که تغییر قاعده است. به نظر شکاک کریپکی هیچ واقعیتی وجود ندارد که به ما بگوید باید نمونهٔ خلاف را تصحیح کرد یا این که قانون آرمانی را تغییر داد. نتیجهٔ بی‌واسطهٔ آن‌چه تا این‌جا گفتم این است که پیش‌نهاد آمایشی هریچ نمی‌تواند راه را بر شکاکیت ویتگنشتاین کریپکی ببندد و چالش ویتگنشتاین کریپکی هم‌چنان مهم و زنده برجای می‌ماند.

۶. نتیجه گیری

چنان که آمد، به نظر ویتگنشتاین کریپکی نظریه‌های آمایشی معنا با دو مشکل اساسی روبه‌رویند: مشکل خطا و مشکل هنجارمندی. به اعتقاد او این نظریه‌ها قادر به ارائه پاسخی درخور به این دو مشکل نیستند. پل هریچ درصدد پاسخ به این دو ایراد و دفاع از نظریه آمایشی معنا برآمده است. در این مقاله خود را به بررسی بحث هریچ درباب مشکل هنجارمندی یا «استدلال راه‌نمایی عقلانی» و پاسخ وی بدان محدود کرد. چنان که گفته شد، هریچ با پیش‌نهاد نسخه‌ای از نظریه آمایشی که مبتنی است بر معرفی «آمایش برای تصحیح خویش» می‌کوشد به استدلال راه‌نمایی عقلانی ویتگنشتاین کریپکی پاسخ دهد. در این مقاله کوشیدم نشان دهم که راه‌حل هریچ نمی‌تواند به مسئله هنجارمندی پاسخ درست و قانع‌کننده بدهد و خود، درنهایت، گرفتار این مشکل است.

پی‌نوشت‌ها

۱. پیش از آغاز بحث ارائه توضیحی ضرورت دارد. درباره ویتگنشتاین کریپکی همواره می‌توان دو سؤال مستقل پرسید:

پرسش تفسیری: آیا خوانش کریپکی از ویتگنشتاین متأخر خوانشی درست و وفادار به پژوهش‌های فلسفی است؟ به عبارت دیگر آیا ویتگنشتاین کریپکی همان ویتگنشتاین متأخر است؟

پرسش فلسفی: آیا استدلال‌های ویتگنشتاین کریپکی از منظر فلسفی درست‌اند (آیا اعتبار و راستی دارند)؟

پاسخ این دو پرسش از هم جداست و حتی اگر روشن شود که ویتگنشتاین کریپکی هیچ ربطی به ویتگنشتاین متأخر ندارد و پاسخ پرسش تفسیری منفی است، باز می‌توان از اعتبار و راستی استدلال‌های ویتگنشتاین کریپکی پرسید. من در این مقاله با پرسش تفسیری کاری نداشته‌ام و هدفم پاسخ به آن نبوده است. معنای این سخن آن نیست که پاسخ این سؤال مهم نیست، صرفاً این است که هدف مقاله چیز دیگری بوده است.

۲. در ترجمه عبارت انگلیسی «meaning-ascribing sentence» واژه «meaning» را به صورت «معنا/ منظور» ترجمه کرده‌ام. دلیل چنین ترجمه‌ای ابهامی است که واژه «meaning» دارد. در جمله «Shakespeare meant DOG by 'dog'» این لفظ به معنای «منظور و مراد» است اما در جمله «'Dog' means DOG» به «معنا» دلالت دارد. به این دلیل که ما هر دو جمله را «meaning-ascribing sentence» می‌دانیم بهتر دیدم کلمه را به صورت «معنا/ منظور» ترجمه کنم.

۳. برای اصطلاح disposition در حوزه‌های مختلف علمی برابری فارسی متنوعی نهاده شده است. در روان‌شناسی این اصطلاح را به استعداد، آمادگی، آمایه، گرایش، تمایل، خلق، طبع، و خصلت برگردانده‌اند. فیلسوفان نیز آن را به گرایش، استعداد، آمادگی، قابلیت، میل، و تمایل ترجمه کرده‌اند. من از «آمودن» که «آمادگی» و «آمایه» از آن ساخته شده‌اند واژه «آمایش» را به کار می‌گیرم و «میل» را برای (desire)، و «تمایل» و «گرایش» را برای (tendency) نگاه می‌دارم. کلمه «آمایش» به ما امکان می‌دهد آمایش‌انگاری (dispositionalism) و آمایشی (dispositional) را هم بسازیم.

۴. مقاله (Zalabardo 1997) نمونه‌ای است از معدود نوشته‌هایی که شکاکیت ویتگنشتاین کریپکی را از نوع «شکاکیت معرفت‌شناختی» (epistemological scepticism) یافته‌اند.

۵. برای توضیحی جامع از نامزدهای مختلفی که کریپکی برای واقعیت متناظر با جمله‌های اسنادگر معنا/ منظور معرفی می‌کند، بنگرید به: Kusch 2006; Ahmed 2007: 100-135.

۶. بحث درباره خصلت اجتماعی زبان و امتناع زبان خصوصی کاری است که در راه‌حل شکاکانه انجام می‌شود. در آن بخش که قسمت ایجابی برنامه ویتگنشتاین کریپکی است، او می‌کوشد نشان دهد که جامعه است که به ما می‌گوید چه کاربردی درست و چه کاربردی نادرست است. هدف این مقاله بررسی این ادعای هریچ است که برنامه سلبی ویتگنشتاین کریپکی (که بر رد نامزدهای مختلف برای واقعیت‌های متناظر با جملات اسنادگر معنا/ منظور مبتنی است) و استدلال راه‌نمایی عقلانی او ناموفق است؛ چراکه واقعیت‌های آمایشی می‌توانند توضیح‌دهنده معنای جملات اسنادگر معنا/ منظور باشند. به این ترتیب در هیچ‌جای مقاله درباره اجتماع و نقش آن سخنی نیامده است، زیرا به شکل مستقیم ربطی به استدلال هریچ نداشته است. هریچ می‌کوشد با رد استدلال راه‌نمایی عقلانی نشان دهد که راه‌حل سراسرست راه مفید است و به این ترتیب جلوی راه شکاکانه را که مبتنی است بر اولویت اجتماع بگیرد. به همین دلیل من هم منحصرأ به راه سراسرست پرداخته‌ام.

۷. مهره اسب به دلیل حرکت L مانندش با زاویه‌ای بیش‌تر یا کم‌تر از ۴۵ درجه جابه‌جا می‌شود.

۸. هریچ (2010: 127) راه‌حلی فرضی برای این مشکل پیش می‌نهد و درنهایت آن را هم رد می‌کند.

۹. هریچ (2012: 118-9) معتقد است که ویتگنشتاین متأخر نیز پیروی از قاعده ضمنی را همین‌گونه می‌فهمد. بحث درباره شواهد متنی هریچ (پژوهش‌های فلسفی: شماره‌های ۵۴ و ۸۲) فراتر از هدف این مقاله است.

۱۰. کریپکی به شرط (الف) یعنی شرایط آرمانی حمله کرده است (Kripke 1982: 28) و هریچ به آن هم جواب داده است (برای نمونه، بنگرید به Horwich 2012: 149-161).

کتابنامه

- Ahmed, A. (2007), *Saul Kripke*, London: Continuum.
- Horwich, P. (1998), *Meaning*, Oxford: Oxford University Press.
- Horwich, P. (2010), "Regularities, Rules, Meanings, Truth Conditions, and Epistemic Norms", in: *Truth–Meaning–Reality*, Oxford: Oxford University Press.
- Horwich, P. (2012), *Wittgenstein's Metaphilosophy*, Oxford: Oxford University Press.
- Kripke, S. (1982), *Wittgenstein on Rules and Private Language*, Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Kusch, M. (2006), *A Sceptical Guide to Meaning and Rules: Defending Kripke's Wittgenstein*, Chesham: Acumen.
- Shakespeare, W. (2009), *Richard III*, John Dover Wilson (ed.), Oxford: Cambridge University Press.
- Zalabardo, J. (1997), "Kripke's Normativity Argument", *The Canadian Journal of Philosophy*, vol. 27, no. 4, reprinted in: *Rule-following and Meaning*, Alexander Miller and Crispin Wright (eds.), (2002), Chesham: Acumen.